

# معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه اصطلاحات

## علوم سیاسی در مطالعات دینی

بررسی دشواری‌ها و امکان‌های پیش روی بهره‌گیری از

اصطلاحات جدید علوم سیاسی در عرصه دین‌پژوهی

عبدالمجید مبلغی\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۲۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۶/۱۳

### چکیده

این مقاله به بررسی ارتباط معرفت‌شناسانه اصطلاحات اندیشه‌ای علوم سیاسی با معرفت‌شناسی مدرن پرداخته است. این مهم ذیل مراجعه به دانش اصطلاح‌شناسی و بررسی تأملات معرفت‌شناسانه‌ای که اخیراً به آن راه یافته، انجام شده است. به باور نویسنده، بهره‌گیری از اصطلاحات اندیشه‌ای علوم سیاسی در عرصه دین‌پژوهی بدون رواداشتن تأملی مؤثر در تبارهای معرفت‌شناسی این گروه از اصطلاحات، در مدارجی، نوعی اغتشاش مفهومی و آشفتگی اصطلاح‌شناسانه را سبب شده است و تا حدی امکان‌های پیش‌روی مفاهیم علمی و نقد پژوهشی این اصطلاحات را، از منظر معرفت‌شناسی‌های سنتی و به ویژه دینی، محدود و غیردقیق نموده است. پیشنهاد مقاله برای عبور از این وضعیت، متأثر از نظریه «معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه» ادموند هوسرل، تعلیق معنایی اصطلاحات پیش از مراجعه به آنها و تلاش جهت فهم‌شان، به مثابه پدیدارهایی حامل تظاهرات معرفت‌شناختی، است. این مهم با حضور ذهنی پژوهشگر در منظومه معرفتی مؤثر در شکل‌گیری اصطلاحات، به شیوه‌ای پدیدارشناسانه، فرادست می‌آید. چنین رویکردی تمهیدگر بختی جدی جهت «فهم صحیح اصطلاحات مدرن اندیشه‌ای» و «نقد پایه‌ای آنها از منظر دین‌پژوهی» است. نقدهایی از این دست، هم چنان که خواهد آمد، هسته معنایی اصطلاحات اندیشه‌ای را به پرسش می‌کشد و مکالمه‌ای علمی را میان دو حوزه معرفت‌شناختی متفاوت دینی و غیردینی سبب می‌گردد.

### واژه‌های کلیدی:

اصطلاح‌شناسی، علوم سیاسی، دین‌پژوهی، معرفت‌شناسی، پدیدارشناسی، معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه، اپوخه، تعلیق پدیدارشناسانه، هوسرل.

\* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. mobaleghi@gmail.com

سیاست متعالیه

- سال دوم
- شماره پنجم
- تابستان ۹۳

معرفت‌شناسی  
پدیدارشناسانه  
اصطلاحات علوم  
سیاسی در  
مطالعات دینی  
(۶۱ تا ۸۲)

شناخت مفاهیم پایه‌ای<sup>۱</sup> اندیشه علوم سیاسی جدید شرط لازم برای فعالیت مؤثر علمی ناقدانه در این حوزه است. متأسفانه نگاهی به ادبیات موجود اندیشه‌ای در کشور بیانگر نوعی اغتشاش مفهومی و ابتذال ترجمه‌ای در معرفی این مفاهیم مهم و کلیدی است. این اغتشاش و ابتذال، به شیوه‌ای انعکاسی، در شکل‌گیری زنجیره‌ای از تأملات مؤثر واقع گردیده است که در نگاهی آسیب‌شناسانه، باید آنها را دچار آشفتگی روشی و محتوایی دانست. ادبیاتی از این دست نه جایگاه مفاهیم را، آن‌گونه که باید و شاید، می‌شناسد و نه در ارائه محتوایی کارآمد و فاخر، آن‌سان که انتظار می‌رود، موفق ظاهر می‌گردد. حاصل آنکه، در مدارجی، با نوعی ابهام خفی<sup>۲</sup> در مکالمه در حوزه اندیشه مواجه هستیم و سترونی بر گروهی از عرصه‌های بحث و نظر، به ویژه آن‌گاه که خصلتی ترجمه‌ای می‌یابد، حاکم گردیده است.

نکته شایان ذکر اینکه مطالعه اصطلاحات حوزه اندیشه علوم سیاسی بر اهمیت و اولویتی ابتدا دارد که غرض از آن، در نهایت، در انداختن طرح‌واره‌هایی مناسب «این‌جا و اکنون ما»<sup>۳</sup> است. به زبان دیگر، تلاش جهت ارائه ادبیات متناسب با نیازهای خویشتن، انگیزه پیش‌رانی است که در پسِ مراجعه به اندیشه جدید قرار دارد. به این ترتیب، در بسیاری از مواقع، مراجعه به اندیشه جدید اصالت‌مند نیست و در جهت هدفی دیگر قرار می‌گیرد؛ نکته آنجا است که این نباید مراجعه‌ای سرسری و غیرعلمی را سبب شود؛ چرا که در این صورت حاصل مراجعه به کار هدف غایی مان نخواهد آمد.

این مقاله به دشواری‌های معرفت‌شناختی ناشی از بهره‌گیری از اصطلاحات اندیشه‌ای علوم سیاسی در «دین‌پژوهی» می‌پردازد. مباحث در سه بخش سامان یافته است.

در بخش نخست مقاله، به تقریر معنا و تعریف مفاهیم مرکزی نوشتار می‌پردازیم؛ مشخصاً معنای دو اصطلاح کلیدی دین‌پژوهی و اصطلاح‌شناسی<sup>۴</sup> در این بخش می‌آید. در بخش دوم توضیح مشکلات پیش‌روی استفاده از اصطلاحات اندیشه‌ای علوم سیاسی را در عرصه دین‌پژوهی بررسی می‌کنیم. در این بخش از «دل‌مشغولی‌های اصطلاح‌شناسانه»<sup>۵</sup> در ارتباط با اصطلاحات مدرن حوزه اندیشه سخن به میان می‌آوریم؛ زمینه‌هایی که

1. Basic concepts
2. Latent ambiguity
3. Our now and here
4. Terminology
5. Terminological concerns

دشواری‌هایی معرفت‌شناسانه<sup>۱</sup> را در مسیر استفاده از اصطلاحات مدرن در عرصه دین‌پژوهی سبب شده‌اند. بخش سوم نوشتار به پیشنهاد بهره‌گیری از «روش پدیدارشناسی»<sup>۲</sup> جهت پرده‌گشایی از معنای مصطلحات علوم سیاسی پیش از کاربرد آنها در عرصه دین‌پژوهی اختصاص یافته است. «ردیابی امکان‌هایی»<sup>۳</sup> ناظر بر حوزه‌های معرفتی در تأملات بدیع پدیدارشناسانه ادموند هوسرل جهت انجام این مهم از جمله مباحث دیگر این بخش است.

### مفاهیم مرکزی نوشتار

در این بخش مفاهیم مرکزی نوشتار و به طور خاص دو اصطلاح «دین‌پژوهی» و «اصطلاح‌شناسی» را توضیح می‌دهیم.

۱. دین‌پژوهی: در تعریف دین‌پژوهی مجادلات فراوانی درگرفته است: برخی آن را ترجمه‌ای دیگر برای اصطلاحاتی نظیر «مطالعات دینی»<sup>۴</sup> و «مطالعات دین»<sup>۵</sup> دانسته‌اند. در این صورت «دین‌پژوهی»، ملازم با تعریف مورد اشاره در این مقاله نیست. در تعاریفی از این دست دین‌پژوهی می‌تواند به لحاظ شیوه کاملاً ناقدانه و فارغ از هر گونه تأمل درون‌دینی، و ضمن تأملات برون‌دینی یا ترکیبی از تأملات برون‌دینی و درون‌دینی انجام گیرد. هم‌چنان که چنین مطالعاتی ممکن است آخرالامر غایباتی برون‌نگرانه به غایبات دینی را در نظر گیرند و تجویز نمایند. دین‌پژوهی در این معنا هم می‌تواند ناقدانه به اصول بنیادین دین نظر افکند و هم همدلانه با آن مطالعه خود را سامان دهد. (حیدری کاشانی، ۱۳۸۰: ۱۲۷-۱۳۹)

در مقابل این رویکرد، برخی کوشیده‌اند تا با تمایزگذاری میان اصطلاح «دین‌پژوهی» و «مطالعات دینی»، دین‌پژوهی را مشار به گروه نسبتاً وسیع و روبه‌رشدی از مطالعات دین‌شناسانه معاصر معرفی کنند که هم از استانداردهای تحقیقات علوم انسانی برخوردارند و هم در سطوحی، نگاهی همدلانه با دین دارند و از آن منظر به حوزه مطالعاتی خود، دست کم در قالب تعهدی عمومی می‌نگرند؛ البته چنین رویکردهایی می‌توانند به نقد برخی از محصولات دینی، از جمله ره‌آوردهای تاریخی دین‌مداران روی آورند؛ با این حال، نقدهایی از این دست به نفی اصول و مبانی دینی منجر نمی‌گردد و محقق از نوعی تعهد دینی، که

1. Epistemological difficulties
2. Phenomenological method
3. Traces of contingencies
4. Religious studies
5. Religion studies

طبعاً خود امری مشکک و ذومراتب است، دفاعی پایانی می‌کند. ذیل چنین رویکردی، به عنوان نمونه، از «شناخت آسیبها و مغالطات دینی» سخن به میان می‌آید. (خسروپناه، ۱۳۸۸: ۳۵-۳۷) در این نوشتار هنگامی که از «دین‌پژوهی» یاد می‌کنیم به این گروه از مطالعات نظر داریم و چنین معنایی را از دین‌پژوهی مراد کرده‌ایم. به زبان دیگر، دین‌پژوهی اشاره به مطالعاتی می‌کند که در فرآیند تحقیق، به یک معنا، دل‌مشغول مناسبات دین‌مدارانه هستند و در نهایت، دست کم در برخی از مبانی پایه‌ای خود، بر نگاهی همدلانه با دین مبتنا گردیده‌اند.

۲. معرفت‌شناسی: معرفت‌شناسی را در تعریفی مشهور، مطالعه فلسفی دانش<sup>۱</sup> در ماهیت، اقتضائات و محدودیت‌های آن دانسته‌اند. (BonJour: 2002, 1) در نگاهی سریع به تاریخ تطور اندیشه جدید می‌توان گفت که رویکرد جدی به معرفت‌شناسی، در تقاریر مدرن آن، مدیون تأملات کانتی است. بررسی ابعاد مختلف دستگاه ادراکی انسان و توضیح نقش فعال قوه فاهمه از جمله مباحث مهم معرفت‌شناسی هستند. پرسش از «محدوده فاهمه» و «ارزش معرفت» ذیل چنین رویکردی موضوع مطالعه قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

۳. اصطلاحات اندیشه‌ای علوم سیاسی: منظور از اصطلاحات اندیشه‌ای علوم سیاسی، مجموعه نسبتاً گسترده‌ای از واژگان تخصصی علوم سیاسی مدرن است که روایت‌گر مفاهیم نظری و تأملات اندیشه‌ای این عصر و عرصه هستند. این اصطلاحات، هم‌چنان که خواهد آمد، بی‌طرف نیستند و مستقل از مبادی نظری و مبانی معرفتی زادگاه خود رشد نیافته‌اند. مشکله‌ای که نوشتار به آن خواهد پرداخت چند و چون فرآیند انتقال این مفاهیم به حوزه دین‌پژوهی در معنای مورد اشاره است. به این ترتیب پای نوشتار به دانش اصطلاح‌شناسی کشیده می‌شود؛ از این رو لازم است ابتدا به بررسی معنای اصطلاح‌شناسی و رابطه آن با امور معرفتی همت گماریم. بخش نخست نوشتار به این مهم اختصاص یافته است.

۴. اصطلاح‌شناسی: تلاش‌های گسترده‌ای برای تعریف اصطلاح‌شناسی شکل گرفته است؛ برخی از اصطلاح‌شناسی به مثابه هنر یاد کرده‌اند؛ در مقابل گروه وسیعتری اصطلاح‌شناسی را یک علم معرفی نموده‌اند؛ برخی نیز اصطلاح‌شناسی را حایز ویژگی‌های هم‌زمان علم و هنر دانسته‌اند. مرکز اطلاعات بین‌المللی اصطلاح‌شناسی (اینفوترم)<sup>۲</sup> اصطلاح‌شناسی را یک دیسپلین معرفی کرده است. علاوه بر گفت‌وگو در باب ماهیت اصطلاح‌شناسی، بحث‌هایی نیز در ارتباط با امکان انجام آن در یک زبان یا بیش از یک زبان در گرفته است. حوزه مطالعاتی پرسش‌انگیز دیگر در عرصه اصطلاح‌شناسی امکان یا

1. Philosophical study of knowledge

2. International information center for terminology (INFOTERM)

عدم امکان ترجمه اصطلاحات تخصصی، به ویژه در علوم انسانی، از یک زبان به زبان دیگر است.

مجادلاتی از این دست نه تنها حوزه‌های مطالعه اصطلاح‌شناسی بلکه تعریف آن را نیز مشکل نموده است. به‌رحال گروهی از محققان کوشیده‌اند ضمن عبور از مجادلاتی این‌گونه، اصطلاح‌شناسی را به گونه‌ای کمابیش جامع، مجموعه دیدگاه‌های مختلف تعریف نمایند و با این کار، درکی فراگیر از آن به دست دهد. بر این اساس، ضمن تفکیک اصطلاح‌شناسی به دو عرصه تک‌زبان و دو یا چندزبان، توضیح داده می‌شود که هدف اصطلاح‌شناسی تک‌زبان<sup>۱</sup> «مطالعه فرآیند شکل‌گیری مشکلات ناشی از فهم «اصطلاحات تخصصی»<sup>۲</sup> در یک زبان است؛ درحالی‌که هدف اصطلاح‌شناسی تطبیقی<sup>۳</sup> «تمرکز بر تشخیص تعادل<sup>۴</sup> میان اصطلاحات دو یا چند زبان، در بستر یک موضوع مشخص<sup>۵</sup> می‌باشد. (Strehlow, 1993: 23) در تلاشی مشابه جهت تعریف جامع‌نگرانه اصطلاح‌شناسی، در نهایت این‌گونه معرفی شده است: اصطلاح‌شناسی دانش یا هنر برچسب زدن<sup>۶</sup> به مفاهیم<sup>۷</sup> است. (Ibid)<sup>۸</sup> آنچه مشخص است آنکه اصطلاح‌شناسی را باید از جنس آن دسته از «مطالعات زبان‌پایه»<sup>۹</sup> دانست که فراتر از حوزه‌های صرفاً درون‌زبانی، به عرصه‌های مختلف دیگر دانشی نیز سرک می‌کشند؛ از جمله این دانش رابطه زبان و معرفت‌شناسی را مورد توجه قرار می‌دهد.

به هر حال بستر فراخ اصطلاح‌شناسی را می‌توان در دو حوزه مهم بازشناخت:

- حوزه استعمال زبانی (به لحاظ حوزه استعمال):<sup>۱۰</sup> از زبان روزمره<sup>۱۱</sup> گرفته تا اصطلاحات

1. Unilingual terminology
2. Specialized terms
3. Comparative terminology
4. Identification of equivalence
5. Given subject field
6. Labeling
7. Concepts
8. Ibid.
9. Language based studies
10. Usage domain
11. Daily language

#### سیاست متعالیه

- سال دوم
- شماره پنجم
- تابستان ۹۳

معرفت‌شناسی  
پدیدارشناسانه  
اصطلاحات علوم  
سیاسی در  
مطالعات دینی  
(۶۱ تا ۸۲)

فنی<sup>۱</sup> دانش‌های مشخص را می‌توان در زمره مطالعات اصطلاح‌شناسانه شناسایی کرد.  
- تحلیل‌های فرازبانی (به لحاظ ارتباط با تحلیل‌های فرازبانی):<sup>۲</sup> اصطلاح‌شناسی با زنجیره‌ای از تأملات منطقی، تحلیل‌های تاریخی و همچنان که این مقاله دل‌مشغول توضیح آن است، مباحث معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مرتبط گردیده است.

توجه اصطلاح‌شناسی به زمینه‌های فرازبانی حاکم بر جریان معنایی اصطلاحات آن را به عرصه‌ای جهت مطالعات تطبیقی<sup>۳</sup> و میان‌رشته‌ای<sup>۴</sup> تبدیل کرده است. مطالعه «کنش‌های متقابل اصطلاحات دانش‌های مختلف بر یک‌دیگر»<sup>۵</sup> و «بررسی ریشه‌های اجتماعی سیاسی اصطلاحات»<sup>۶</sup> از جمله این عرصه‌های بارور تحقیقاتی هستند. اصطلاح‌شناسی تأکید می‌نماید که مصطلحات فارغ از مناسبات دانشی، اجتماعی و سیاسی معنایی محصل نمی‌یابند؛ چه آنکه به شیوه‌ای پیوسته و مداوم، در سطوح شکل‌گیری، تطوریابی و معناگذاری یا تفسیر، متأثر از وضعیت‌های پیرامونی قرار می‌گیرند. (برای مطالعه بیشتر ر.ک: (Strehlow, 1989 / Cabre, ۱۹۹۹)

از جمله اصلی‌ترین و بحث‌انگیزترین حوزه‌های مطالعه دانش اصطلاح‌شناسی «همسان‌سازی اصطلاحات»<sup>۷</sup> است. این نوشتار عمدتاً از این دهلیز به اصطلاح‌شناسی توجه می‌نماید. در این مقاله بر آن هستیم تا مشکلات معرفتی ناشی از عدم همسانی معنای مراد از اصطلاحات اندیشه‌ای علوم سیاسی را با آنچه از آنها در سیاق مطالعه‌ای دین‌پژوهانه ممکن است اراده شود بررسی نماییم. با مددگیری از تعریف استرلو از اصطلاح‌شناسی، که پیش‌تر آمد، می‌توان گفت که هدف نوشتار آن را در زمره گروهی از مطالعات اصطلاح‌شناسانه قرار می‌دهد که دل‌مشغول مطالعه مشکلات معرفت‌شناختی ناشی از فرآیند انتقال یک اصطلاح از حوزه‌ای معرفتی به حوزه‌ای دیگر هستند. در نگاهی دقیق‌تر، مقاله در پی توضیح إعوجاج و إنحرافی است که ضمن انتقال یک اصطلاح از یک حوزه معرفتی به حوزه دیگر اتفاق می‌افتد؛ این دو حوزه متفاوت معرفت‌شناختی، «مطالعات اندیشه‌ای علوم

1. Technical terms
2. Upper linguistic analysis
3. Comparative studies
4. Multidisciplinary studies
5. Terminological interactions between different sciences
6. Stoical-political roots of terminologies
7. Standardization of terminologies

سیاسی غربی» و «دین‌پژوهی» است.<sup>۴</sup> تلاش ما نه تنها معطوف به آن است که ذیل مطالعه‌ای معرفت‌شناسانه، امکان‌های پیش‌روی طرح اصطلاحات علوم سیاسی را در عرصه دین‌پژوهی رصد کنیم و گشودگی‌ها یا عدم‌گشودگی‌های معرفت‌شناختی ناشی از بهره‌گیری از آنها را در دین‌پژوهی توضیح دهیم، بلکه عطف به پیشنهاد، روشی برای رویکرد عالمانه‌تر به این حوزه دارد؛ روشی که کاربرد آن جریان بهره‌گیری از اصطلاحات علوم سیاسی را در دین‌پژوهی محققانه‌تر خواهند نمود و از آسیب‌های معرفت‌شناسی در کمین چنین بهره‌گیری‌هایی مصون‌تر خواهد داشت.<sup>۵</sup>

### دشواری‌های معرفت‌شناختی بهره‌گیری از اصطلاحات اندیشه‌ای علوم سیاسی در عرصه دین‌پژوهی

اصطلاحات علوم سیاسی، برخلاف آنچه به نظر می‌رسد، ارائه‌کننده «مضامین بی‌طرف ارزشی»<sup>۱</sup> نیستند، بلکه بیانگر رهیافت‌های «به لحاظ معرفت‌شناختی جهت‌دار»<sup>۲</sup> هستند. دانش زبان‌شناسی جدید درک ساده‌سازانه آگوستینی از زبان را به پرسش می‌کشد: درکی که واژه<sup>۳</sup> را، به شیوه‌ای انعکاسی، بیانگر امور<sup>۴</sup> معرفی می‌کرد. این رویکرد که از آن با عنوان تئوری کلاسیک زبان‌شناسی<sup>۵</sup> یاد می‌شود زبان را پلی مطمئن جهت احضار ذهنی امر بیرونی می‌دید و رابطه‌ای، کمابیش، این‌همانی میان اصطلاح و مفهوم برقرار می‌نمود.  
(Lombardi, 2007: 23)<sup>۶</sup>

زبان‌شناسی جدید، با عبور از رویکرد ساده‌سازانه آگوستینی، قائل به پیچیده بودن روابط دلالت‌گردیده است و نسبت میان دال،<sup>۶</sup> مدلول<sup>۷</sup> و دلالت<sup>۸</sup> را موضوع گروه قابل توجهی از مطالعات قرار داده است. به تبع دانش زبان‌شناسی، اصطلاح‌شناسی جدید نیز بر پیچیدگی روابط دلالت‌ابتنا گردیده است؛ با این تفاوت که سطح پرسش را از نسبت میان دال و

1. Value- neutral concept
2. Epistemologically oriented approaches
3. Word
4. Things
5. Classical linguistic theory
6. Signifier
7. Signified
8. Signification

مدلول متوجه عرصه خطیر دلالت‌های مصطلح<sup>۱</sup> در اشاره به مفاهیم تخصصی علوم<sup>۲</sup> نموده است. در واقع دانش اصطلاح‌شناسی، علاوه بر مشکلات حوزه شناخت، از مشکلاتی سخن به میان می‌آورد که در مسیر انتقال اصطلاحات علوم انسانی از یک عرصه تخصصی به عرصه دیگر رخ می‌دهد. این مشکلات را در دو سطح می‌توان توضیح داد:

یکم، مشکلات ناشی از خصوصی‌شدن اصطلاحات در جریان انتقال از ذهن یک متخصص به ذهن متخصصی دیگر: یکی از ویژگی‌های مهم طرح اصطلاحات در میان متخصصان،<sup>۳</sup> خصوصی‌شدن مفاهیم<sup>۴</sup> است؛ چراکه فرآیندهای انتقالی معنا، آن‌گونه که هرمنوتیسین‌ها بر آن پای می‌فشارند، در معرض تبدیل شدن به توابعی از «تفاسیر فرامتنی»<sup>۵</sup> هستند. حاصل این، شخصی‌شدن «انزوای زمینه‌های فردی دانش در علوم نظری»<sup>۶</sup> است. به دیگر سخن، شخصی‌شدن مصطلحات علمی از جمله مخاطراتی است که عرصه‌های علوم انسانی را تهدید می‌کند؛ حتی می‌توان گفت که جریان فهم اصطلاح توسط متخصصان، در مدارجی، نه تنها وابسته به زنجیره‌ای از تفاسیر متفاوت علمی، بلکه بعضاً تابعی از مناسبات عاطفی و احساسی حاکم بر ایشان نیز هست. در تفکیکی زبان‌شناسانه تأثیرپذیری‌هایی از این دست را تأثیرپذیری مجازی نام نهاده‌اند.

در اینجا باید یادآور شویم که اصطلاح‌شناسی از سه قوه مؤثر بر فرآیند انتقال معنا یاد می‌کند. هر سه این قوا و استعدادها در جریان انتقال اصطلاحات علوم سیاسی از یک ذهن به ذهن دیگر در معرض شخصی‌شدن هستند: قوه ارجاعی،<sup>۷</sup> قوه ارتباطی<sup>۸</sup> و قوه مجازی.<sup>۹</sup> (Temmerman 2000, xiii) قوه ارجاعی به مراجعه مداوم هر فرد به شیوه کاربرد اصطلاح توسط دیگران اشاره می‌نماید. قوه ارتباطی به تحولات ناشی از ارتباطات پیوسته زبانی میان متخصصان اشاره می‌کند و قوه مجازی به مناسبات احساسی حاکم بر فهم اصطلاحات توجه می‌دهد. حضور این سه امکان و قوه در هر معبر انتقال معنا، همیشه این بیم را برجسته

1. Term
2. Specialized concepts of sciences
3. Specialists
4. Privatization of concepts
5. Meta-textual interpretations
6. Isolation of individual fields of knowledge in the theoretical sciences
7. Referential potential
8. Communicative potential
9. Figuratively potential



می‌کند که اصطلاحات به شیوه‌ای شخصی شده‌اند و مفهوم، در جریان انتقال، دچار تحولی نسبی گردد. «از انفراد خارج‌سازی»<sup>۱</sup> مصطلحات علمی راهکاری است که اصطلاح‌شناسی جهت پرهیز از این وضعیت پیشنهاد می‌دهد. (Strehlow, 1988: 4-12)<sup>۷</sup>

#### سیاست متعالیه

- سال دوم
- شماره پنجم
- تابستان ۹۳

معرفت‌شناسی  
پدیدارشناسانه  
اصطلاحات علوم  
سیاسی در  
مطالعات دینی  
(۶۱ تا ۸۲)

دوم، ویژگی‌های معرفت‌شناختی مؤثر در معنای اصطلاحات و مشکلات ناشی از آن در جریان انتقال اصطلاح از یک حوزه معرفت‌شناختی به حوزه دیگر: شخصی شدن مفاهیم در فرآیند انتقال معنا بیانگر تمام مشکل نیست؛ معضل جدی‌تر، در فرآیند انتقال مفاهیم از یک اپیستمه<sup>۲</sup> به اپیستمه دیگر رخ می‌دهد. این مسئله از ارتباط پیوسته میان مفهوم و تبارهای معرفت‌شناختی آن ناشی می‌شود. از آنجا که اصطلاحات، در میانه زمینه‌های معرفت‌شناختی شکل می‌گیرند و در دل یک عرصه فراخ معرفت‌شناختی پیشنهاد می‌گردند و اهمیت می‌یابند بهره‌گیری از آنها در عرصه‌های دیگر معرفتی به شیوه‌ای خنثی و بی‌طرف دست کم به‌سادگی ممکن نیست؛ برای نمونه می‌توان به اصطلاح ترجمه‌ای «گفتمان» (یا گفتار)<sup>۳</sup> اشاره نمود. این اصطلاح در عرصه‌های متفاوت معرفت‌شناسانه، و نیز در زبان‌های مختلف اروپایی، حایز زنجیره‌ای از معانی متفاوت گردیده است: کانت،<sup>۴</sup> نیچه،<sup>۵</sup> سوسور،<sup>۶</sup> فوکو،<sup>۷</sup> هابرماس،<sup>۸</sup> فوکلاف<sup>۹</sup> و باتلر،<sup>۱۰</sup> هر یک معنایی از این اصطلاح مراد کرده‌اند و آن را به شیوه‌ای ارائه داده‌اند. از منظری دیگر، مطالعات اجتماعی،<sup>۱۱</sup> تجددگرایی فلسفی،<sup>۱۲</sup> ساختارگرایی،<sup>۱۳</sup> پسا‌ساختارگرایی<sup>۱۴</sup>، پساتجددگرایی (پست‌مدرنیسم)، فمینیسم و معناشناسی<sup>۱۵</sup> نیز به طرح

1. De-individualization
2. Episteme
3. Discourse
4. Kant (۱۷۲۴-۱۸۰۴)
5. Nietzsche (۱۸۴۴-۱۹۰۰)
6. Saussure (۱۸۵۷-۱۹۱۳)
7. Foucault (۱۹۲۵-۱۹۸۴)
8. Habermas (۱۹۲۹)
9. Fairclough (۱۹۴۱)
10. Butler (۱۹۵۶)
11. Social studies
12. Philosophical modernism
13. Structuralism
14. Post-structuralism
15. Semantics

این مفهوم در معانی متفاوت پرداخته‌اند. این همه در حالی است که این اصطلاح عملاً در دل مجموعه معرفت‌شناختی معاصر غرب پیشنهاد گردیده است که به رغم تفاوت‌های درون‌خانوادگی، بیانگر «سازگاری‌های معرفت‌شناختی»<sup>۱</sup> در سرحدات تئوریک پایه‌ای<sup>۲</sup> خود است. مؤید دیگر آن که توماس بلکلی<sup>۳</sup> در مقاله‌ای با عنوان «اصطلاح‌شناسی در معرفت‌شناسی شوروی» نشان می‌دهد که اصطلاحات مشابه در دو زمینه معرفت‌شناختی غربی و کمونیستی تفاوت‌های معنایی فاحش و کاربردهای علمی متفاوتی یافته‌اند. (Blakeley, 1964: 232-238)<sup>۴</sup>

این امکان متفاوت گردیدن در عرصه دین‌پژوهی حتی جدی‌تر است؛ چرا که اگر تفاوت‌های معرفت‌شناختی در درون اندیشه غربی - که در مرزهای پایانی آن نوعی ارتباط هم‌خانوادگی معرفتی میان شقوق مختلف آن برقرار است - تفاوت‌آفرین ظاهر می‌گردد و اگر چنین وضعیتی، به صورت تشدید شده‌تر، در معنایابی اصطلاحات در دو حوزه معرفت‌شناختی غربی و کمونیستی، به رغم شباهت‌های سنخ‌شناسانه<sup>۳</sup> مدرن‌شان، معانی و کاربردهای متفاوتی را برای اصطلاحات مشابه سبب می‌شود، طبعاً چنین موقعیتی در دین‌پژوهی (مطابق تعریف مختار مقاله از آن) که معرفت‌شکاف جدی‌تر معرفت‌شناختی با عرصه‌های مدرن است، به شیوه‌ای مؤثرتر ظهور می‌یابد.

به این ترتیب می‌توان ادعای نوشتار را این‌گونه بازگو کرد: بهره‌گیری بی‌دقت از اصطلاحات اندیشه سیاسی برآمده از اندیشه جدید غربی در دین‌پژوهی سطوحی از اغتشاش مفهومی و اصطلاحی را در این دو عرصه (علوم سیاسی و دین‌پژوهی در ایران) سبب شده است و جریان مفاهمه علمی را در آنها، در برخی از مواقع، دچار پیچیدگی و اختلال نموده است؛ حتی می‌توان گفت که این اختلال گاه سترونی مطالعه را سبب شده است و در تولید ادبیاتی مؤثر واقع گردیده است که خصلت بارز بخش‌هایی از آن ناهمیدنی بودن و استعداد جهت‌پرگویی‌های تورم‌زا و نامرجع به امور علمی است.

### پدیدارشناسی اصطلاحات

آنچه در بخش پیشین آمد، بیانگر مشکلی معرفت‌شناختی در جریان انتقال اصطلاحات علوم سیاسی به عرصه دین‌پژوهی است. پیشنهاد مقاله جهت حل مشکل، پدیدارشناسی معرفت‌شناسانه این اصطلاحات جهت فهم دقیق‌تر مدلول آنها هنگام کاربرد در دین‌پژوهی

1. Epistemological consistencies
2. Basic theoretical boundaries
3. Typological similarities

است. چنین رویکردی به تحصیل فهمی قابل اتکاءتر از اصطلاحات عمدتاً غربی علوم سیاسی مدد می‌رساند و زمینه‌های معرفت‌شناختی آن‌ها را تا حد قابل توجهی، مشخص و برملا می‌نماید. این برملا شدن زمینه‌های معرفتی، کاربرد این اصطلاحات را در دین‌پژوهی عالمانه‌تر و محتاطانه‌تر می‌نماید. مباحث این بخش در دو سطح ارائه می‌گردد: توضیح معنای پدیدارشناسی و نیز پدیدارشناسی معرفت‌شناسانه ادموند هوسرل و توضیح بهره‌گیری از پدیدارشناسی معرفت‌شناختی در موضوع مقاله. این بخش از مقاله پی‌جوی ارائه پیشنهادی روش‌شناختی جهت پرده‌گشایی<sup>۱</sup> پدیدارشناسانه از ریشه‌های معرفت‌شناختی<sup>۲</sup> اصطلاحات مدرن علوم سیاسی با هدف طرح آگاهانه آنها در دین‌پژوهی است.<sup>۱۰</sup>

### تعریف پدیدارشناسی و تقریر جایگاه آن به مثابه روش

برخی از اصطلاح‌شناسان بر این باورند که پدیدارشناسی اصطلاحات<sup>۳</sup> از جمله بخت‌های اصطلاح‌شناسی جهت تحصیل شناختی بی‌طرفانه از «تعاملات و اتفاقات محیطی»<sup>۴</sup> مؤثر بر جریان کاربرد اصطلاحات است. به اعتقاد این افراد، این رویکرد به کاربرد صحیح اصطلاحات کمکی شایان می‌رساند؛ چراکه به ایجاد بصیرت لازم<sup>۵</sup> جهت شناسایی و توصیف تفاوت‌های ظریف، دقیق و غیرقابل انکار میان اصطلاحات نزدیک به هم منجر می‌شود. (برای مطالعه بیشتر رک: Beynon, 2001)<sup>۱۱</sup> هدف ما پرداختن به گامی فراتر از پدیدارشناسی اصطلاحات در معنای کلاسیک پیش‌گفته است: شناسایی مناسبات محیطی حاکم بر شیوه فهم مصطلحات و نحوه تأویل رفتن‌های پیاپی آنها بر اساس مقتضیات پیرامونی، آن‌گونه که اصطلاح‌شناسان علاقه‌مند به دانش پدیدارشناسی مطرح کرده‌اند، از اهمیت برخوردار است؛ ولی راه به درونمایه‌های معرفتی پس اصطلاحات نمی‌برد (یا کمتر می‌برد). در عرصه تئوریک اندیشه‌ها در علوم سیاسی، که اصطلاحات آن باردار زنجیره‌ای از مفروضات فلسفی هستند، پدیدارشناسی اصطلاحات باید در سطحی معرفتی اتفاق افتد و «ما فی‌الضمیر» مصطلحات علمی با مراجعه به معرفت مؤثر در تولید آنها برملا گردد. به نظر می‌رسد که تأملات تاریخ‌ساز ادموند هوسرل<sup>۶</sup> در عرصه پدیدارشناسی بیش از هر اندیشمند معاصر دیگری، امکانی از این دست را فراچنگ آورد. وی، به مثابه پدر

1. Uncovering
2. Epistemological roots
3. Phenomenology of terminology
4. Environmental interactions and events
5. Necessary insight
6. Edmund Husserl (۱۸۵۹-۱۹۳۸)

پدیدارشناسی، پای پدیدارشناسی را، از جمله، به عرصه‌های معرفتی می‌کشاند و اشاراتی به امکان‌های جدی آن جهت فهم مبادی و مبانی معرفتی اصطلاحات فیلسوفانه ارائه می‌دهد. پیش‌تر لازم است یادآور شویم که منظور از هوسرل در این نوشتار، هوسرل نخست (هوسرل در اولین دوره از تأملات پدیدارشناسانه خود) است. وی در این برهه از زندگی علمی خویش معتقد به نوعی پدیدارشناسی در حوزه‌های معرفتی بود که غایت قُصوا و هدف نهایی آن کشف نظام محصور معنایی ذهن مخاطب است.<sup>۱۲</sup>

به دو دلیل رویکرد پدیدارشناسانه هوسرل به کار فهم اصطلاحات اندیشه‌ای علوم سیاسی پیش از بهره‌گیری از آنها در عرصه دین‌پژوهی می‌آید:

یکم، استعداد پدیدارشناسی معرفت‌شناختی هوسرل جهت بهره‌گیری‌های روش‌شناختی در عرصه مطالعات اصطلاح‌شناسانه: هوسرل با طرح مفهوم «معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه»<sup>۱</sup> امکان انجام این مهم را فراهم آورده است. (برای مطالعه بیشتر ر.ک: Macdonald, 2008: 68)<sup>۱۳</sup> در سطور پیش‌روی ضمن مراجعه به یکی از تلاش‌های معرفت‌شناسانه هوسرل در توضیح اصطلاحات این مهم را بررسی می‌کنیم.

دوم، ابتنای رویکرد معرفت‌شناختی هوسرل بر رئالیسم معرفتی به معنای سازگاری نسبی جهت‌گیری کلان معرفت‌شناختی آن با تأملات دین‌پژوهانه در تأیید امکان شناخت امر بیرونی است: هدف ما بهره‌گیری از تأملات پدیدارشناسانه ادموند هوسرل در جهت دقت‌افزایی کاربرد اصطلاحات اندیشه‌ای علوم سیاسی در دین‌پژوهی است. با توجه به عدم دفاع هوسرل دوم و سوم از رئالیسم معرفتی به نظر می‌رسد که مفاهیم مبتنی بر این دو دوره از تأملات هوسرلی کمتر با اصول پایه‌ای معرفت‌شناسی دینی قابل انطباق باشند. این در حالی است که هوسرل نخست رویکردی متفاوت داشته است. (جهت مطالعه دوره‌های اندیشه هوسرل ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۱: ۴۲)

معنای پدیدارشناسی معرفتی از منظر هوسرل: مراجعه ما به هوسرل ذیل یکی از نوآورانه‌ترین مفاهیم وی با عنوان «معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه» شکل می‌گیرد. جهت توضیح رویکرد هوسرل در این زمینه لازم است ابتدا به «سبک پدیدارشناسانه هوسرلی»<sup>۲</sup> در پدیدارشناسی معرفت‌شناختی وی بپردازیم. هوسرل از همان ابتدا تفاوت‌هایش را در تحلیل موقعیت‌های معرفت‌شناختی با دکارت مشخص می‌سازد. وی در مقابل بررسی‌های مبتنی بر «معرفت‌شناسی سنتی»<sup>۳</sup> رایج در اندیشه غربی، به بررسی مقدمات رویکرد پدیدارشناسانه

1. Phenomenological epistemology
2. Husserlian-style phenomenology
3. Traditional phenomenology

به معرفت‌شناسی توجه نشان می‌دهد. پدیدارشناسی هوسرل با طرح «تقلیل پدیدارشناختی»<sup>۱</sup> آغاز می‌گردد. (Spiegelberg, 1960: 690) «۱۴»

تقلیل پدیدارشناختی با دو شاخصه شناخته می‌شود: نخست، کاهش «واقعیت استعلایی»<sup>۲</sup> به «واقعیت پدیدارشناختی»<sup>۳</sup> (Husserl:1970,152-153) به وسیله تعلیق نمودن<sup>۴</sup> یا به عبارت دیگر، در پراوتر قرار دادن<sup>۵</sup> همه ملاحظات مبنی بر وجود فاصله؛<sup>۶</sup> دوم، محدود ساختن آنچه که به مثابه حقیقت پذیرفتنی<sup>۷</sup> است به آنچه که «بی‌درنگ خود- آشکار»<sup>۸</sup> است. (Husserl, 1967: 3) این دو اصل چراغ راه فهم تقلیل معرفت‌شناختی در پدیدارشناسی هوسرل است. با این حال شناسایی دیگر ابعاد پدیدارشناسی در ادبیات هوسرل دچار پیچیدگی‌های قابل توجهی است. این پیچیدگی‌ها، معنای پدیدارشناسی هوسرلی را موضوع گفت‌وگوهای فراوان قرار داده است. در نهایت بسیاری از شارحین هوسرل ماحصل رویکرد وی به پدیدارشناسی را این‌گونه توضیح داده‌اند: «پدیدارشناسی مطالعه تجربه انسان و مطالعه راه‌هایی است که چیزها خودشان را بر ما و از طریق چنین تجربه انسانی‌ای حاضر می‌کنند.» (Sokolowski, 2000: 2)<sup>۹</sup> از این منظر شاه‌بیت تلاش‌های پدیدارشناسانه را باید در «مراجعه به خود امور» (حقی، ۱۳۷۸: ۷۵) «۱۵» و کنار نهادن «ارزش- داوری‌ها» و «پیش‌فرض‌ها» (گفت‌وگو با ملکیان، ۱۳۸۲: ۳۳۷) در فرآیند تحقیق دانست.

هوسرل از پدیدارشناس حوزه‌های معرفتی می‌خواهد به تطبیق دادن<sup>۱۰</sup> ذهن خود با ذهن فیلسوفی که در مرحله شناخت وی است بپردازد و خویش را موقتاً در جای وی قرار دهد. این کار راه‌یابی به معنای اصطلاحات ویژه او را میسر می‌سازد. (Husserl: 2008, xx) به این ترتیب معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه هوسرلی، برخلاف رویکرد کلاسیک به

1. Phenomenological reduction
2. Transcendental reality
3. Phenomenological reality
4. Epoche
5. Bracketing
6. All considerations of its spatial existence
7. What is acceptable as true
8. Immediately self-evident

ترجمه دیگر می‌تواند امر بدیهی یا حتی امر مشهود باشد.

9. "Phenomenology is the study of human experience and of the ways things present themselves to us and through such experience." (Sokolowski, 2000: 2)

10. Adjusting

#### سیاست متعالیه

- سال دوم
- شماره پنجم
- تابستان ۹۳

معرفت‌شناسی  
پدیدارشناسانه  
اصطلاحات علوم  
سیاسی در  
مطالعات دینی  
(۶۱ تا ۸۲)

معرفت‌شناسی، بر تجربه‌های شناختی<sup>۱</sup> ذهن پدیدارشناس تأکید می‌نماید. در رویکرد کلاسیک به معرفت‌شناسی (یا، به قول هوسرل، «رویکرد طبیعی»<sup>۲</sup> به آن<sup>۱۶</sup>) به فهمی از اندیشه دیگران از منظر معرفت‌شناختی توجه می‌نمودیم که بر پایه آنچه خود می‌دانم (بدون ورود به چارچوب ذهن فردی که صاحب باور است) تحقق می‌یافت؛ در مقابل، پدیدارشناسی هوسرل ما را به «سکنا گزیدن در ذهن آن فرد»<sup>۳</sup> فرامی‌خواند. سکنا گزیدن در ذهن دیگران، صرفاً جنبه‌ای شخصی ندارد و به مناسبات ایستمولوژیک مشترک میان مجموعه‌ای از اندیشمندان نیز اشاره می‌کند: بررسی نسبت‌سنجانه معانی نهفته در هر اصطلاح به کار رفته در ادبیات مهم‌ترین فیلسوفان همفکر در یک حوزه معرفت‌شناختی، به شیوه‌ای تطبیقی و مقارن، معبر مهمی است که ما را، فراتر از تفاوت‌های ناشی از ویژگی‌های ذهنی هر یک از این افراد در طرح آن اصطلاح، به معنای مشترک آن اصطلاح در دل حوزه معرفت‌شناختی مورد مطالعه هدایت می‌کند. حاصل آنکه نگاه تطبیقی، پدیدارشناس معرفتی را به درک مشترک یا قدر متیقنی از معنا در درون یک اصطلاح نایل می‌آورد که از آن می‌توان به مثابه معنای اصطلاح مورد مطالعه در یک حوزه معرفت‌شناختی مشترک و مشخص یاد نمود. آنچه برای هوسرل اهمیت دارد، نه صرفاً شناخت ذهنیت یک انسان که راه یافتن به «عرصه عملی پدیدار»<sup>۴</sup> است؛ به دیگر سخن، هر چند این عرصه عملی در موقعیت‌های شناختی فردی تحقق می‌یابد، ولی باید توجه نمود که از جمله مؤثرترین مقومات شکل‌گیری آن مناسبات ایستمولوژیک مشابه در زمینه‌های مشترک معرفتی است. این زمینه‌های مشترک ارائه‌دهنده قدر متیقن‌هایی هستند که آنها را می‌توان در قالب معرفت‌شناسی‌ها یا حوزه‌های متفاوت در درون یک رویکرد فراگیر معرفت‌شناختی شناسایی و طبقه‌بندی کرد. (Bernet, 2005: 163) از جمله مناسبت‌ترین نمونه‌ها برای نشان دادن قابلیت‌های اندیشه پدیدارشناسانه هوسرل در عرصه اصطلاح‌شناسی، در تلاشی قابل توضیح است که وی خود در بررسی پدیدارشناسانه بخش نخست قضیه معروف دکارت «من می‌اندیشم» (یا کوگیتو) انجام داده است؛ هوسرل سعی می‌کند تا کوگیتو<sup>۵</sup> را ذیل تأملی پدیدارشناسانه مورد بررسی قرار دهد، تا ذیل تعلیقی معرفت‌شناسانه<sup>۶</sup> امکان

1. Cognitive experiences
2. Natural attitude
3. Dwelling on the mind of that person
4. Sphere of actual phenomena
5. Cogito
6. Epistemological epoche

آشکارسازی<sup>۱</sup> فروض پس اصطلاح کوگیتو را فراهم آورد و سپس، در گام بعدی، از منظر آگاهی تحصیل شده در فرآیند نخست نسبت به پیش‌فرض‌های مؤثر در شکل‌گیری کوگیتو، اقدام به نقد، و متعاقب آن، رد آگاهانه آن نماید. به این ترتیب پدیدارشناسی وی را در وضعیتی قرار می‌دهد که امکان رد فروض مؤثر در شکل‌گیری کوگیتو را پیش‌روی‌اش می‌نهد.<sup>۱۷</sup> در ذیل به دو گام اصلی (برملاسازی پیش‌فرض‌ها و رد آنها) در تأملات پدیدارشناسانه هوسرل در باب کوگیتو می‌پردازیم. اهمیت بیان این تفصیل نشان دادن چندوچون عملی پدیدارشناسی معرفت‌شناختی است:

**گام نخست**، شناسایی پیش‌فرض‌های پس کوگیتو: هوسرل ذیل رویکردی پدیدارشناسانه سه نوع پیش‌فرض در کوگیتوی دکارت شناسایی می‌کند. این سه پیش‌فرض را می‌توان این‌گونه طبقه‌بندی کرد: پیش‌فرض‌های متافیزیکی، روش‌شناختی و غایت‌شناختی.<sup>۲</sup> پیش‌فرض متافیزیکی دکارت در کوگیتو «وجود جوهر»<sup>۳</sup> است. پیش‌فرض روش‌شناختی دکارت در کوگیتو بهره‌گیری از روش قیاسی علوم<sup>۴</sup> به عنوان مدلی برای «تفکر عقلانی»<sup>۵</sup> و به مثابه «یقین‌های به حقیقت»<sup>۶</sup> است. پیش‌فرض غایت‌شناسانه دکارت نیز انجام تحقیقی است که جهت غایی آن توجیه متافیزیکی یا علمی ویژه<sup>۷</sup> است. در واقع تحقیق وی در پی ایجاد نوع خاصی از فعلیت<sup>۸</sup> است. (Cunningham, 1976: 3)

**گام دوم**، رد پیش‌فرض‌های دکارت در طرح کوگیتو: در گام دوم هوسرل هر سه پیش‌فرض یادشده را رد می‌کند. وی پیش‌فرض متافیزیکی دکارت در طرح کوگیتو (وجود جوهر) را به این دلیل نمی‌پذیرد که با پیش‌فرض گرفتن ماهیت واقعیت<sup>۹</sup> موافق نیست. به اعتقاد هوسرل مفروض گرفتن وجود جوهر دچار مشکلی اساسی است؛ چرا که چنین فرضی به فقدان بداهت ضروری، که بدون آن هیچ چیز در بادی امر و آغاز اندیشه پذیرفته نمی‌شود، می‌انجامد. هوسرل همچنین پیش‌فرض روش‌شناختی دکارت را در

1. Uncovering
2. Metaphysical, methodological and teleological presuppositions
3. Existence of substance
4. Deductive method of sciences
5. Rational thought
6. The sure guide to truth
7. Specific metaphysics or science
8. Actuality
9. The nature of reality

کوگیتو (بهره‌گیری از روش قیاسی) ردّ می‌کند. به اعتقاد وی از آنجا که هدف بررسی دکارت در جمله «من می‌اندیشم پس هستم» توجیه پایه‌ای یقینی برای همه عرصه‌های معرفت علمی است، او نمی‌تواند هیچ روش علمی‌ای را پیش از توجیه آن مفروض بگیرد. هوسرل همچنین پیش‌فرض غایت‌اندیشانه دکارت را مبنی بر «توجیه متافیزیک یا علمی ویژه» به این دلیل ردّ می‌کند که با هرگونه مطالعه معطوف به «فعلیتی» خاص مخالف است و پی‌جوی بنیادی مطلقاً قطعی بر فراز هر علم یا متافیزیک محتمل<sup>۱</sup> است که قابل ارائه باشد. (Ibid: 3-4)

بهره‌گیری از پدیدارشناسی معرفتی در عرصه دین‌پژوهی

هوسرل، به مثابه یکی از ادامه‌دهندگان تأملات دکارتی، در تحلیلی بنیادین به برملاسازی پیش‌فرض‌های اصطلاح مهم و تاریخ‌ساز کوگیتو می‌پردازد و می‌کوشد با مددگیری از پدیدارشناسی معرفت‌شناسانه به ارائه نقدی معرفتی از این اصطلاح دکارتی نائل آید. به نظر می‌رسد اتخاذ رویکردی از این‌دست در مراجعه به مصطلحات غربی علوم سیاسی و نقد تحلیلی آنها از منظر دین‌پژوهی نیز میسر باشد؛ حتی می‌توان خطر کرد و ادعا نمود که تفاوت‌های معرفت‌شناختی مدرن و دینی امکان بارورتری را، نسبت به آنچه هوسرل در نقد پدیدارشناسانه اصطلاح کوگیتو دنبال می‌کرد، پیش‌روی دین‌پژوهان جهت فهم مصطلحات غربی و تدارک و تمهید نگاهی بعضاً ناقداً و بعضاً همدلانه نسبت به آنها فراهم می‌آورد؛ چراکه تفاوت‌های معرفت‌شناختی‌ای از این دست ارائه‌دهنده زمینه مؤثری است که پدیدارشناسی بر بستر آن معنا و مفهوم می‌یابد؛ به دیگر سخن، از آنجا که پدیدارشناسی معرفتی دل‌مشغول‌گرویی از تجارب معرفتی در شناخت معناست که مبنای آنها تفاوت‌های معرفت‌شناختی است، تمایز دو حوزه معرفت‌شناختی بیانگر استعدادی قابل‌توجه جهت رویکرد پدیدارشناسانه در مطالعه‌ای معرفت‌شناختی است. به این ترتیب باید گفت از آنجا که رویکرد پدیدارشناسانه به اصطلاحات به معنای سکنا‌گزیدن در ذهن حاملان آنها، جهت فهم معنای مورد نظر ایشان هنگام استفاده از هر اصطلاح تخصصی است، دین‌پژوهان هنگامی فرصت شناخت مفاهیم پایه‌ای مدرن را در عرصه علوم انسانی کسب می‌کنند که قبل از هر چیز به تعلیق برداشت خود از مصطلحات پایه‌ای علوم سیاسی جدید، که برخی از آنها همچون عدالت مشترک لفظی میان اندیشه جدید و اندیشه قدیم دین‌باور هستند همت گمارند. پس از این تعلیق پدیدارشناسانه است که دین‌پژوهان می‌توانند سعی خویش را متوجه سکنا‌گزیدن در ذهن مولدان این مفاهیم جدید نمایند. این



سکنا‌گزینی در ذهن حاملان اصطلاحات پایه‌ای علوم سیاسی مدرن هنگامی تحقق می‌یابد که دین‌پژوهان به زنجیره‌ای از پرسش‌هایی بنیادین و معرفتی، از زبان معرفت‌شناسی مدرن در باب اصطلاح مورد مطالعه‌شان، پاسخ بدهند. پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی از این دست است که معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه را در عمق گفت‌وگوهای اندیشه‌پژوهانه سیاسی قرار می‌دهد و پژوهشگر دینی را در مسیر شناخت یک مصطلح علمی به مطالعه زمینه‌های سازنده و تبارهای شکل‌دهنده به آن هدایت می‌کند. پرسش‌هایی از این دست می‌تواند در انجام این مهم مؤثر واقع شوند: چرا ارائه‌دهنده یک مفهوم در گفتمان علوم سیاسی معاصر به چنین توضیح و متعاقب آن معتقدی باور یافته است؟ با کدام اصول و روش‌ها به این باور دست یافته است؟ کدام زمینه باورمندی<sup>۱</sup> این اصول و روش‌ها و خود این اعتقاد را شکل داده است؟ علاوه بر موارد فوق‌الذکر، کدام تجربه دیگر می‌بایست در کار باشد تا وی به چنین باوری دست می‌یافت؟ چگونه دنیای وی از دنیای من متفاوت است (می‌شود)؟ آیا تفاوت در این نیست که او چیزی در دست دارد (و یا بالعکس) که من ندارم؟ و یا آنکه آیا نباید به شیوه‌ای فراگیرتر باید دنبال توضیح تفاوت گردید؟

راه دست‌یابی به پاسخ‌هایی برای پرسش‌های یاد شده، «شنیدن» است نه «سخن گفتن»؛ به سخن دیگر، معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه، ضمن پرهیز از ارزش‌دواری‌های معمول در رویکرد کلاسیک به تحلیل معرفت‌شناختی اندیشه دیگران، به جای توضیح اندیشه دیگران از منظر ارزش‌های خویشان، از ما می‌خواهد تا به دیگران گوش بسپاریم و مرتباً خویشان را در موضع تجربه‌ای مشابه با ایشان قرار دهیم. (Pietersma, 2000: 4)

با این حال این شنیدن مبادی معرفتی اصطلاحات به سخن گفتن مؤثر و عالمانه در باب آنها در مرحله بعدی می‌انجامد؛ چه آنکه ویژگی معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه زمینه‌سازی جهت نقد اصطلاحات است. این پدیدارشناسی آگاهی‌ای را ایجاد می‌کند که دست‌مایه نقد معرفتی اصطلاحات می‌گردد. بهره‌گیری از چنین امکانی به کار دین‌پژوهی در مسیر مطالعه اصطلاحات غربی علوم سیاسی می‌آید و دین‌پژوه را در موقعیت استراتژیک نقد این اصطلاحات از منظر معرفت‌شناسی دینی قرار می‌دهد.

کوتاه سخن آنکه هوسرل ما را به «روشن‌سازی روشی»<sup>۲</sup> در فرآیند شناخت مفاهیم فلسفی فرامی‌خواند. (Marius van Leeuwen, 1981: 6)<sup>۱۸</sup> مغز پدیدارشناسی هوسرل در تلاش برای توصیف پدیدار است؛ به این ترتیب وظیفه پدیدارشناسی آن است که برای

1. Background of belief
2. Methodical elucidation

اطمینان یافتن از دقت توصیف در برابر تمایل ذهن جهت فرارفتن از توصیف به استنتاج، مقاومت کند و توصیف‌گر ذات پدیدار باقی بماند. (حقی، ۱۳۸۱: ۲۰۱-۲۰۲) پس از آن است که فرصت نقدی آگاهانه و عالمانه از منظر معرفت‌شناسی خویشتن فراروی پدیدارشناس معرفتی گشوده می‌شود.

### نتیجه‌گیری

ادعای این مقاله آن است که جریان دین‌پژوهی می‌تواند با بهره‌گیری از تأملات هوسرل نخست (بهره‌گیری از معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه به مثابه روش) به رفع اغتشاشات مفهومی شکل گرفته در طرح مفاهیم اندیشه‌ای علوم انسانی و سیاسی در فضای دین‌پژوهی مدد رساند و به شکل‌گیری فضای عالمانه گفت‌وگو میان دین‌پژوهی و علوم انسانی و سیاسی کمک نماید. جهت دستیابی به این هدف، دین‌پژوهان باید پیش از هر چیز دل‌مشغول به تعلیق درآوردن یا در پرائترگذاری شناخت پیشینی خود از اصطلاحات اندیشه‌ای علوم انسانی و سیاسی باشند. در این مرحله لازم است تا به طرح پرسش‌هایی که ایشان را در جایگاه معرفتی صاحبان و حاملان اصطلاحات جدید قرار می‌دهد دست‌زنند و به این ترتیب به فهم پیش‌فرض‌های حاکم بر آن اصطلاحات، به شیوه‌ای تحلیلی، پردازند. اهمیت این رویکرد عدم تحمیل ناخواسته ذهنیت برآمده از اندیشه خود بر اصطلاحاتی است که تباری متفاوت با معرفت‌شناسی دینی دارند.

متأسفانه طرح اصطلاحات اندیشه‌ای علوم سیاسی در فضای مطالعات دین‌پژوهی کشور از چنین دقتی کمتر برخوردار بوده است و این طرح و بسط معمولاً به معناگذاری خودخوانده و خودخواسته برای این اصطلاحات منجر شده است. نقدی که از این منظر متوجه ادبیات علوم سیاسی جدید گردیده است نیز در بسیاری از مواقع، قابل اتکا نبوده است؛ چرا که تلاش‌های دین‌پژوهانه‌ای از این دست در مقام فهم ادبیات علوم سیاسی، مجال پدیدارشناسانه به هسته معنایی نهفته در اصطلاحات حامل آنها نداده است و هم از این‌رو در موقعیتی که برای نقد عالمانه این مصطلحات مورد نیاز است قرار نگرفته است. در مقابل، در فرض اتخاذ چنین رویکردی، نقد معرفت‌شناختی اصطلاحات اندیشه‌ای انسانی و سیاسی از منظر دین‌پژوهی مستعد آن است که راه به نقد مبانی معرفتی پس اصطلاحات ببرد؛ نقدی این‌گونه به هسته معرفتی اصطلاحات می‌پردازد و به نقد آنها آن‌گونه که هستند و در دل گفتمان‌های سازنده‌شان ظاهر می‌شوند می‌پردازد نه آن‌گونه که بر ما ظاهر می‌گردند.

۱. تاریخ تحول و تطور توجه به مباحث معرفت‌شناختی در اندیشه دینی تفاوت‌های قابل توجهی با رویکرد مدرن دارد. در بخش سوم این مقاله به این مهم خواهیم پرداخت.
۲. علاوه بر اصطلاح مورد اشاره از Monolingual terminology نیز برای اشاره «اصطلاح‌شناسی تک‌زبانه» به کار می‌رود.
۳. اصطلاح‌شناسی تطبیقی، این دو حوزه را شامل می‌شود: اصطلاح‌شناسی چندزبانه (Multilingual terminology) و اصطلاح‌شناسی دوزبانه (Bilingual terminology).
۴. پیش‌تر تعریف این دو حوزه آمد.
۵. تذکر این نکته ضروری است که وظیفه مقاله پیش از ورود به مباحث تطبیقی اصطلاح‌شناسانه در این دو حوزه پایان می‌یابد و وظیفه آن محدود به زمینه معرفت‌شناختی مؤثر در چنین استفاده‌هایی است نه بیشتر.
۶. زبان به کار گرفته شده در کتاب اعترافات آگوستین را گشاینده رویکردی مهم در عرصه زبان‌شناسی کلاسیک دانسته‌اند که مطابق آن نمادشناسی (Semiotics) با نگاه‌های مبتنی بر فلسفه زبان درمی‌آمیزد.
۷. غرض مقاله پرداختن به این مبحث نیست، ولی جهت مطالعه آن مراجعه به مقاله "special languages, Terminology, planning and standardization" تألیف کریستین گالینسکی (Christian Galinski) و ولفگنگ ندوبیتی (Wolfgang Nedobity) در فصل نخست این کتاب توصیه می‌شود: (Strehlow, 1988: 4-12)
۸. Thomas j. Blakeley (۱۹۳۱-۱۹۸۹). توماس بلکلی محققى بود که در زمینه‌های فلسفی مرتبط با مطالعات شوروی تلاش می‌نمود. وی از سال ۱۹۵۹ به عنوان ویراستار علمی مجله «مطالعات در اندیشه شوروی» (Studies in soviet thought) مشغول به کار در این ژورنال علمی گردید. حضور وی نقشی مهم در شهرت علمی این مجله بر جای نهاد.
۹. وی از سه «حوزه مسئله» (Problem areas) در توصیف علت تفاوت معنای اصطلاحات در جریان استفاده از آنها در گفتمان‌های فلسفی متفاوت یاد می‌کند. این سه حوزه هستی‌شناسی (نسبت هستی با ایده و واقعیت)، روان‌شناسی (نسبت پدیده‌های روان/ فیزیکی با عین و ذهن / روح) و معرفت‌شناسی (نسبت پدیده‌های شناختی با استعلا و...) هستند.
۱۰. چنین رویکردی باید موضوع مطالعه‌ای دامنه‌دار و ذوجوانب قرار گیرد. آنچه در اینجا می‌آید، بیش از هر چیز، طرح پیشنهادی قابل توجه و ارائه شواهدی موجد دقت جهت مطالعاتی مستقل و دامنه‌دار است.
۱۱. به عنوان نمونه به دو اصطلاح «Instrument» (وسیله) و «Tool» (ابزار) مثال زده‌اند. مطابق این تحلیل تنها ذیل رویکردی پدیدارشناسانه است که بخت شناسایی تفاوت‌های این دو اصطلاح، به شیوه‌ای دقیق، فراچنگ اصطلاح‌شناسان می‌گردد. به اعتقاد این افراد، نه تحلیل‌های منطقی پیشینی و جمع‌بندی‌های انتزاعی پسینی، هیچ یک، بیانگر ظهورات دو اصطلاح مذکور در موقعیت‌های عینی استفاده نخواهند بود و تنها راه رویکرد پدیدارشناسانه به آن است.

۱۲. «هوسرل دوم» به پدیدارشناختی استعلایی نظر دارد. «هوسرل سوم» به پدیدارشناسی تکوینی روی می‌آورد.
۱۳. طرح مفهوم معرفت‌شناسی پدیدارشناسانه از جانب هوسرل را باید سرآغازی برای زنجیره‌ای از تأملات فیلسوفانه پس از وی دانست. پس از وی هایدیگر (Martin Heidegger) (۱۸۸۹-۱۹۷۶)، متأثر از هوسرل، این مسیر را ادامه داد و به بسط رویکردی روی آورد که مبتنی بر پدیدارشناسی هستی‌شناسانه بود.
۱۴. هوسرل به صورت مختلف، و در فرآیند تحولی اندیشه خود، تقلیل پدیدارشناسی را به کار برده است. حتی برخی بر این باور هستند که وی خود هیچ‌گاه به درکی دقیقی از این مفهوم دست نیافته است. آنچه در اینجا مد نظر است عمدتاً به دوره نخست رویکرد وی به این مفهوم توجه دارد. جهت مطالعه تعاریف مختلف و متفاوت هوسرل تقلیل از پدیدارشناسانه یا اپوخه این کتاب توصیه می‌گردد: Spiegelberg, 1960: 690
۱۵. مراجعه به خود امور (To the things themselves) و به آلمانی (zuden sachen selbst) جایگاهی کلیدی در پدیدارشناسی هوسرل دارد.
۱۶. هوسرل در سراسر ادبیات ویژه خود در تفکیک‌گذاری میان پدیدارشناسی و وضعیت‌های غیرپدیدارشناسانه بر کاربرد اصطلاح «رویکرد طبیعی» اصرار می‌ورزید. وی بر این باور است که رویکرد طبیعی فارغ از توانمندی‌های نگاه‌های پدیدارشناسانه است و عملاً بسیط و خطابین است.
۱۷. نقد هوسرل به «کوگیتو» دکارت مبحثی بسیار مهم در تأملات وی است. دلیل مراجعه ما به این بخش از ادبیات هوسرل تبعی و به منظور ارائه مثالی از شیوه پدیدارشناسی یک اصطلاح بسیار مهم توسط هوسرل است. طبعاً حوصله این مقاله اقتضای پرداختن به سطوح متعدد و متنوع این مسئله مهم را به شیوه‌ای مبسوط ندارد و آنچه ارائه می‌گردد در حد نیاز مقاله جهت تدارک مثالی قابل توجه است.
۱۸. خصایص روش‌شناسانه رویکرد پدیدارشناختی هوسرل به معرفت‌شناسی، به شیوه‌ای مشخص، توسط پل ریکور دنبال شده است. ریکور به طرح پدیدارشناسی، به مثابه روش، ذیل سه سطح می‌پردازد: معنا، سوژه و زمینه.

## منابع

۱. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۸)، *آسیب‌شناسی دین‌پژوهی معاصر: تحلیل دین‌شناسی شریعتی، بازرگان و سروش*، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲. حیدری کاشانی، محمد جواد (۱۳۸۰)، «دین‌پژوهی در غرب»، *کلام/اسلامی*، ش ۳۷، بهار ۱۳۸۰.
۳. حقی، سیدعلی (۱۳۸۱)، «مرور مراحل سه‌گانه پدیدارشناسی هوسرل»، *فصلنامه فلسفی*، ش ۴ و ۵، بهار و تابستان ۱۳۸۱.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، «درآمدی بر پدیدارشناسی هوسرل»، *نامه مفید*، ش ۱۹، پاییز ۱۳۷۸.

۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، «گفتگو با مصطفی ملکیان»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲۲، تابستان ۱۳۸۲
۶. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۱)، «پدیدارشناسی ادmond هوسرل و هرمنوتیک»، کلام اسلامی، ش ۴۲، تابستان ۱۳۸۱.
۷. عباسی، ولی الله (۱۳۸۴)، «ماهیت‌شناسی تجربه دینی»، اندیشه حوزه، ش ۵۱ و ۵۲، فروردین و تیر ۱۳۸۴.

سیاست متعالیه

- سال دوم
  - شماره پنجم
  - تابستان ۹۳
- معرفت‌شناسی  
پدیدارشناسانه  
اصطلاحات علوم  
سیاسی در  
مطالعات دینی  
(۶۱ تا ۸۲)

8. Strehlow, Richard and Ellen Wright, Sue (Edits)( 1993), Standardizing terminology for better communication: practice, applied theory, and results (Philadelphia, PA: ASTM).
9. Strehlow, Richard, (Editor) (1988), Standardization of technical terminology: principles and practices (Philadelphia, PA: ASTM).
10. Berkelm K. van and Vanderjagt, Arjo (2006), Book of Nature in Early Modern and Modern History (Peeters Publishers).
11. BonJour, Laurence (2002), Epistemology: classic problems and contemporary responses (Lanham, Md.: Rowman & Littlefield).
12. Byrne, Peter (2007), Kant on God (Aldershot: Ashgate).
13. Beynon, Meurig and L. Nehaniv, Chrystopher and Dautenhahn, Kerstin (Editors)( 2001), Cognitive Technology: Instruments of Mind: 4th International Conference (CT 2001, Warwick, UK, August 6-9).
14. Cabre, M.Teresa, Maria Sager, J.C. (Editor)( 1999), Terminology: Theory, Methods and Applications, Transl. by Janet Ann DeCesaris, Janet Ann De Cesaris (John Benjamins Publishing Co).
15. Cunningham, S.( 1976), Language and the Phenomenological Reductions of Edmund Husserl (Hague: Springer).
16. Descartes, Rene (2006), a Discourse on Method (ReadHowYouWant).
17. Husserl, Edmund (1970), The crisis of European sciences and transcendental phenomenology: an introduction to phenomenological philosophy (Evanston: Northwestern University Press).
18. Husserl, Edmund (1967), Ideas: general introduction to pure phenomenology, transl. by W. R. Boyce Gibson (London: Allen & Unwin).
19. Husserl, Edmund (2008), transl. by Claire Ortiz Hill, Introduction to Logic and Theory of Knowledge, Lectures 1906/07 (Springer).

20. j.Blakeley (1964), Thomas “Terminology in soviet epistemology”.  
Studies in soviet thoughts 4. (September). P. 232-238.
21. \_\_\_\_\_ , Lecture Notes in Computer Science, vol. 2117. (Germany: Springer, 2001).
22. Lombardi, Elena (2007), The syntax of desire: language and love in Augustine, the Modistae, Dante (Toronto: University of Toronto Press).
23. Macdonald, Iain and Ziarek, Krzysztof (Editors)(2008), Adorno and Heidegger: philosophical questions (Stanford, Calif.: Stanford University Press).
24. Marius van Leeuwen, Theodoor (1981), The surplus of meaning: ontology and eschatology in the philosophy of Paul Ricoeur (Amsterdam: Rodopi).
25. M. Byrne, James (1997), Religion and the Enlightenment: from Descartes to Kant (Louisville, Ky.: Westminster John Knox Press).
26. Pietersma, Henry (2000), Phenomenological epistemology. (New York: Oxford University Press).
27. Temmerman, Rita (2000), Towards New Ways of Terminology Description: The Sociocognitive-Approach, (John Benjamins Publishing Co).
28. Stephen T. Davis (1997), God, reason, and theistic proofs (Grand Rapids, Mich.: W.B. Eerdmans).
29. Sharratt, Michael (1996), Galileo: decisive innovator, (Cambridge: Cambridge University Press).
30. Spiegelberg, Herbert (1960), The phenomenological movement: a historical introduction (2. Vol., Hague: Nijhoff) Vol. 2.
31. Sokolowski, Robert (2000), Introduction to phenomenology, (Cambridge, UK: Cambridge University Press).
32. Bernet, Rudolf and Welton, Donn and Zavota and Gina (Editor) (2005), Edmund Husserl: critical assessments of leading philosophers (London: Routledge).
33. W. Wood, Allen, Kant (Malden, MA: Blackwell Pub).